



آتیه‌نو

A T I V E H N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سردبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزاصطفی
صفحه‌آرایی: حمید ابراهیمی
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
صدرا محقق، امین جلالوند، مسعودشاه‌حسینی
حمیدرضا عبدلوند، مرتضی کریمی، مجتبی کاوه
محمد زینالی، بهاره اسلامی، المیرا حسینی و...
با تشکر از: بیژن رضمانی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱
ناظر چاپ: علی توتونی



• **زیر پوست شهر - ۱۶۴**
• **نسرین ظهیری**

غوطه‌ور در عطر چای

صندوقدار فروشگاه چند بسته چای ایرانی گذاشته کنار پیشخوان و وقت حساب کتاب تاکید می کند که چایی‌ها تخفیف خورده‌اند. بیشتر مشتری‌ها اعتنا نمی کنند. لابد چای ایرانی خور نیستند. خانمی بسته چایی را برمی دارد، برانداز می کند، بعد بی هیچ اتفاقی می گذارد سر جایش. چایی ایرانی اینجا مشتری و خواهانی ندارد. فروشنده اما اول کن ماجرا نیست، تذکرش را یکی در میان تکرار می کند، بعد هم می گوید: «چایش خوب است.» مرد میانسالی روغن مایع را می گذارد جلو دست صندوقدار جوان و با لیخد می گوید: «خودت خوردی چایش رو.»

صندوقدار جا می خورد، حرفش توی دهنش قلمبه می شود و با اندکی تعلل راست را به دروغ گفتن ترجیح می دهد: «راستش نه، چایی خارجی می خوریم. خانه من چایی ایرانی نمی خورد.»

این جوری می شود که مشتری هادم می گیرند و خیلی‌ها می گویند که ما هم نمی خوریم. پیرمردی آدم‌ها را کنار می زند و جلوتر می آید. بسته چایی‌ها را عاشقانه نگاه می کند. دست‌های قدیمی اش را می کشد روی چایی‌ها. چشم‌هایش چایی‌ها را منعکس می کند. زبان می گشاید و ما دیگر می دانیم که با مردی از شمال ایران طرف هستیم. می گوید بوی چای شمالی می پرکند: «برای به بار هم که شده چایی ایرانی بخورید تا بعداً بفهمید چایی خارجی در حقیقت به مشقت رنگ و اسانس است.

چای ایرانی دم کنید به روز تمام همین جور تازه می مونه و کهنه نمیشه. بعد قوری و لیوانتان رو خوب نگاه کنید جرم نمی گیره، چون که گیاه چایی، رنگ طبیعی داره و جرم نمی نشیند توی قوری و استکان. چای ایرانی خودش به نوع دمنوشه و خاصیت دارویی داره و شفا بخشه.» حرف‌های ساده، لحن نجیب و نگاه روشن و بی تکلف پیرمرد شمالی، مشتری‌ها را برمی انگیزاند. برمی گردند و بسته‌های چایی را دوباره مرور می کنند. پیرمرد می خواهد حرف آخرش را بزند: «اگر هر کدامتون ماهی به بسته چایی ایرانی بخريد چایی کاران شمالی رو از ورشکستگی و ضرر نجات می دید، فقط ماهی یک بسته می تونه باعث گذران زندگی‌شون بشه.» پیرمرد حرفش را زده و چایی‌ها مشتری پیدا کرده‌اند. وقت رفتن می گوید: «چای ایرانی چایی عجله‌ای و زودی نیست. باید حوصله خرجش کنید، وقت صرف کنید تا نهم طعمش را بدهد به آب‌جوش. یادتون باشه بیست دقیقه وقت می خواد تا برسد و دم بکشد.»

برگزاری جشنواره «کتابخانه‌های خانگی»

دبیر انجمن نویسندگان کودک و نوجوان از برگزاری جشنواره «کتابخانه‌های خانگی» خبر داد. جعفر تونزنده‌جانی در گفت‌وگو با «ایسنا»، گفت: «تاکنون سه دوره از جشنواره «کتابخانه‌های خانگی» برگزار شده است و امسال چهارمین دوره آن نیز برگزار خواهد شد.» او افزود: «هدف ما از برگزاری این جشنواره، کشف و شناسایی کتابخانه‌هایی است که در منازل و مجتمع‌های مسکونی تشکیل شده است. البته فراخوان شامل کسانی نمی شود که خودشان از کتابخانه استفاده می کنند، بلکه شامل کسانی است که کتاب امانت می دهند، حتی به شکل کتابخانه‌های رسمی، کتاب‌ها را ثبت کرده‌اند، دفتر دارند و ورود و خروج کتاب‌ها را ثبت می کنند.»

پایتوت

جایی برای حرف‌های خودمانی

۱۶ | آتیه‌نو

طنز کارگری

هفت تپه مدیریت!

مملکتی که داری مسئولان زحمت کش ما را سین جیم می کنی؛ چه گلی به سرم بگیرم؟ چه جوابی بدهم؟ آیا نه این است که در نهایت باید سرم را بیندازم پایین و بور بشوم؟ یا حتی اگر یکی دیگر رسید و پرسید: تو که این قدر در این زمینه صاحب نظر شده‌ای که سوال‌های سخت سخت از دوستان ما می‌پرسی، بیا و روی این نقشه نشان بده هفت‌تپه کجاست؟» خدایش می‌توانم حتی یک نصف‌تپه را روی نقشه نشان بدهم؟ خب نمی‌توانم دیگر.

روی سر باری، دهانت را بپا در دهان هم آن زبانت را بپا دست تو گاهی قلم هم می‌شود آی شاعر جان! دکانت را بپا

گفتند که مجموعه البته که در کل نیست در کل جهان چون ما کمپانی خوشگل نیست دندنان به جگر آرید تا نان برسد فردا... گفتیم که مشکل هست، گفتند که مشکل نیست! البته حالا که فکرش را می‌کنم، می‌بینم فضولی کردن در کار بزرگان، و آخر و عاقبت خوبی برای آدمی ندارد. برای همین هم هیچ کدام از سوال‌های بالا را نمی‌پرسیم. اصلاً به من چه، اگر یکی از راه رسید و پرسید: «بینم! تو سر پیازی یا تپه پیازی؟ چه کاره

لا اقل برای امثال من عوام و بیسواد. چون از طرفی مسئول محترم استانی فرموده: «مالک کارخانه با قدرت در محل کار حاضر است و در کل مشکلی نیست.» اما از طرفی همان مسئول محترم نگفته به ازای این «حضور قدرتمندانه» جایی هست که به کارگر یک دانه نان بربری و نیم کیلو پنیر کم‌نمک لاستیکی بدهند یا نه؟ یا اینکه حالا که «در کل مشکلی نیست»، لازم است به جزء هم دقت بیشتری کنیم یا نیازی نیست؟ حتی دوست دارم اگر جسارت نباشد و کسی چپ‌چپ نگاهم نمی‌کند، بپرسم: «در کل» فقط برای آن جناب مسئول محترم «مشکلی نیست» یا مشکلات کل جماعت رفع شده؟

• **سرعت گیر - ۳۱**
• **عبدالله مقدمی**

داشتم توی سرم فکری می کردم و ته دلم با خودم حرف‌هایی می‌زدم، اما نمی‌دانم که بگویم یا نه، مانده‌ام بگویم «این روزها مالکان شرکت بزرگ نیشکر هفت‌تپه موفق شده‌اند بعد از آباد کردن هر هفت‌تپه مدیریت، یک راست بروند سراغ حقوق کارگرها» یا نه؟ یا اینکه معنی جمله «در واقع همان قدر که کارگران موفق نشده‌اند حقوق عموقه‌شان را دریافت کنند، صاحبان محترم شرکت موفق شده‌اند آن را پرداخت نکنند» را از کسی بپرسم یا نه؟ آخر جریان، کمی پیچیده است،



شرکت نفت پاسارگاد

بزرگترین تولیدکننده قیر در ایران و خاورمیانه

دوست دار محیط زیست

کسب عنوان واحد نمونه کیفی

مدیر نمونه کنترل کیفیت توسط تمامی واحدهای تولیدی شرکت نفت پاسارگاد

سال ۱۳۹۷



دفتر مرکزی: تهران، سعادت آباد، بلوار دریا، خیابان مطهری شمالی، کوچه ساحل ۲، پلاک ۳۷ صندوق پستی: ۴۵۹۸-۳۳۹۵ خط ویژه: ۲۳۰۳۶۴۰۰ (+۹۸۲۱) فروش: ۲۳۰۳۶۴۳۱ (+۹۸۲۱)

Head Office: No.37, 2nd Sahel Alley, Northern Motahari Ave, Darya Blvd, Sa'adat Abad, Tehran, IRAN
Tel: +9821-23036000
Sales: +9821-23036451
www.PasargadOil.com



یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۷ • شماره صد و هشتاد

A T I V E H N O

• **ساختمان نیمه کاره - ۱۶۱**
• **مسعود مشایخی**

داغ حسن آقا هنوز تازه است

سال‌ها قبل زمانی که بچه بودم، توی محله ما کارگری بود به اسم حسن. محله ما یکی از محله‌های حاشیه شهر و در جنوب شهرمان واقع شده بود.

علاوه بر ماجراجویی و لوطی‌گری جوان‌هایش، یک همبستگی خاصی که ذات این نوع محله‌هاست، در بین همه اهالی محله موج می‌زد. حسن هم از اعضای همین محله بود.

صبح زود دو چرخه رالی قدیمی اش را سوار می‌شد و تند رکاب می‌زد و برای کار، به میدان کارگران شهر می‌رفت. عصرها هم کم‌رمق و خسته به خانه برمی‌گشت. آدم ساکت و کم‌حرفی بود و سرش توی لاک خودش بود.

با سبیل‌های پرپشت و ریش همیشه نامرتبش، قیافه با اهنتی داشت و خودبه‌خود از او می‌ترسیدیم. اگر از کنارش رد می‌شدی و سلام نمی‌دادی، فوراً عکس‌العمل نشان می‌داد و به بی‌ادبی متهمت می‌کرد. گاهی اوقات که حالش خوب بود، ته شوخی اش این بود که سر دو چرخه را به سمت بچرخاند و سر به‌سرت بگذارد، از زیر سبیل، لبخندی بزند و دوباره اخم‌هایش را درهم بکشد تا به قول خودش بررو نشوی.

آدم مردم‌داری بود. هر جا همسایه‌ها به کمک احتیاج داشتند، بدون چشمداشت می‌آمد و از جان و دل کار می‌کرد و هیچ گله و شکایتی نداشت. بعضی روزها که ما در کوچه و محله مشغول بازی و سر و صدا بودیم، با حسرت نگاهمان می‌کرد. خدا چند دختر قدونیم قد به حسن داده بود. اما او دلش پسر می‌خواست. می‌خواست بعد از او، نسلش ادامه داشته باشد و ولد و وارث پسری می‌خواست. مدتی که گذشت دیگر از نگاه‌های حسرت‌بار حسن خبری نبود. حالا خودش صاحب پسری شده بود و آن شده بود همه دنیای حسن. روزها از بی هم می‌گذشت. ما بزرگتر شدیم، حسن مسن‌تر و پسرش بالنده‌تر. یک روز ناگهان خبر تلخی در محله دهان‌به‌دهان و گوش‌به‌گوش پیچید، پسر حسن با موتورسیکلتی که حسن با هزار قرض و پول کارگری برایش خریده بود، تصادف کرده و از دنیا رفته. همه محله عزادار شد. بیچاره حسن، مثل دیوانه‌ها شده بود. حسن یک‌شبه صدسال پیر شد. از آن روز دیگر همان محدود خنده و شوخی‌هایش را هیچ‌کس ندید. سال‌ها از آن روزها گذشت. خیلی کم و به‌ندرت حسن را می‌دیدم. اینکه سلامش می‌دادی یا نه، دیگر برایش اهمیت نداشت. بی‌تفاوت از کنارت رد می‌شد و می‌رفت. تا اینکه چند روز قبل به یکی از ساختمان‌های کناری‌مان رفتیم تا دوستانم را ببینیم. دیدم حسن آنجا مشغول کار است.

چقدر پیر و شکسته شده بود. اما هنوز مثل گذشته چابک و بامهارت بیل می‌زد و کم‌کاری نمی‌کرد. از دیدنش خیلی خوشحال شدم. بعد از گذشت سال‌ها، مرا به‌خاطر نیاورد. خودم را معرفی کردم و کلی توضیح دادم و نشانه آوردم تا من را شناخت. نشستیم و از خاطرات آن دوران و از همسایه‌ها حرف زدیم. با دیدن حسن، یک‌باره تمام خاطرات دوران بچگی از جلو چشمانم رد شد.

دیگر نه از آن جذبه و جبروتش خبری بود و نه آن قامت بلند و دست‌های پرتوانش. اما حسن مثل قدیم، همچنان ساده و صمیمی و باصفاست.